

محل اداره مشهد چهارباغ (عنوان تلگرافی ـ آشفته) هفتگی فکاهی اخلاقی اجتماعی سیاسی
نگارنده و مدیر مسئول ع. آشفته وجه اعلان قبلا دریافت میشود
قیمت اشتراک: سالیانه ۳۰ قران، ششماهه ۱۸ قران
محصلین و محصلات: سالیانه ۲۵ قران، ششماهه ۱۵ قران

رفیق نا اهل

سر آدم را از راه در میبره

بعد العنوان آدم عقل کسی است که چیزیرا که نمیدونه هیچ وقت حرفش را هم نزنه، شما توي روزنومه اشعار درج میکنید که دختر ها باید قبلا همدیگر را به بینند تا خوشبخت زندگاني کنند دیگه نمیدونید دیدن تنها بدرد نمیخوره، باید اصول تربیت را درست کرد. برای اینکه بدونین منهم نفهمیده چیزي را عرض نمیکنم طرز عروسی خودمرا بطور مختصر برای شما مینویسم

من با شوهرم که پسر عموی من است در یك خانه بزرك شدیم و هر دو همدیگر را دوست میداشتیم وبهمین دلیل هم برای ما زود عروسی کردند. اما همیکنه از خانه عمو جدا شدیم و اختیار شوهر من بدست خودش افتاد رفته رفته با رفقای بد این طرف و اون طرف میرفت و بعضی از شبها بعنوان اینکه مهمانی دوره دارن خونه نمیامد، یك وقت ملتفت شدم که شوهر نازنینم بواسطه معاشرت با رفقای نا اهل از دستم رفته و هر شب عقب خوش گذرونی و بیعاریست. چند وقت روی مبارکش نیاوردم بلکه خودش سر بخوره اما یك چشمم اشك بود یکی خون خدا میدونه چه غصه ها میخوردم و چقدر تو دلم میریختم تا اینکه دیگه بتنك آومده بنای داد و جلو گیری را گذاشتم هر چه من بیشتر جلو گیري میکردم اون بیشتر بد اخلاقي میکرد تا کار به کتك وقهر و طلاق کشید.

مقصودم این است که اگر خوشبختي زن و شوهر به دیدن و پسندیدن قبل از عروسیست من واو هر دوهمدیگر را دیده و پسندیده بودیم پس تربیت و معاشرت دخیله شما باید توی روزنومه روی تربیت وطرز معاشرت چیز بنویسند والا تا این دو مسئله مهم اخلاقي حل نشود این قافله تا بحشر لنگه

ننه اکبر

تصنیف همایون

× به آهنك عاشقم من خوانده شود

شیخ بودم من ـ شیخ بودم ـ عمامه سرم ـ لباده برم
کارم مفتخوری بود
هر کجا ئی ـ هر کجا ـ سور بود وپلو ـ بودم به جلو
هر جا حکمم چون حکم خدا
رفت از بر من ـ تاج سر من
گرد وسفیدم ـ مایه امیدم ـ خیرش ندیدم
افسوس دیگر نبینم روي ـ او چه سازم من بی او
در حجره ـ تا منزل ـ میبودم
هر شب با ـ یك صیغه ـ خوش بودم
اي خدا ـ من دیگر ـ حالا چکنم
مطرودم ـ مردودم ـ رسوا شدم دراین شهر
رسوا شدم آی در این شهر

همایون

هرکس بقیه تصنیف فوق را به اداره ما بفرستد یك شاهی حلال مشتلق

دور بین

مدتی است پشت دور بین نرفتم چشمم درست نمي بینه نمیدونم این حیوان چه جانوریه که هزار تا دست داره. بایك دستش چیز مینویسد، بایك دستش اسکناس هارو میشموره، بایك دستش ازحقوق کارگرها میدزده، بایك

دستش کلوی یارو رو گرفته میخواهد خفه کند، بایك دستش زمین باغ ملی را بطرف خود میکشد به یك دستش تورة گرفته، به یك دستش نجیل گرفته، به یك دستش قرآن گرفته، به یك دستش عقیده لنین رو گرفته، بایك دستش عمامه‌اش رو ورداشته بایك دست کلاه سرخودش میگذارد، بیك دستش روز نومه گرفته بایك دستش دایره اسفند دود میکنه تبرك، به به چه چیزای خوب خوب دست گرفته آدم نمیتونه بشمره. آه چشمش به من افتاد حالا میاد من رو میخوره تازوده دوربین رو وردارم فرار کنم

تقریظ

مجله شریفه پهلوي سال هفتم خودرا باسبکی مبین و مطالبی مفید تر تجدید واولین شماره ان منتشر گردید ماموفقیت هم قلم محترم آقای یاور بزم آرا وسایر کارکنان ان مجله را خواستاریم.

شیخ در فکر سماور افتاد

بود در مدرسه فاضل خان ☆ شیخکی مؤمن ز اهل همدان
گذراندی همه عمرش بی پول ☆ گاه خواندي ضرب کاه اصول
داشت درحجره خود چندحصیر ☆ کتبی چند براي تزویر
کتبش جمله کثیف و اوراق ☆ متفرق شده دردور اطاق
داشت یك قوري چرکین وسیده ☆ که نمی شست ورا ماه بماه
روز وشب فکر سماور میکرد ☆ بهر آن ادعیه از بر میکرد
لیك بی پولی آن مانع بود ☆ به همان قوری خود قانع بود
از قضا مرد یکی از اعیان ☆ پی تشییعش آن شیخ روان
رفت پولی بسزا پیدا کرد ☆ شکم کرسنه اش احیا کرد
از همان پول سماور بخرید ☆ عاقبت کار به امید رسید
صبح زود انرا اتش میکرد ☆ تا برد از دل او اندوه درد
موقع جوش سماور میخواند ☆ شیخ درفکر و تعجب درماند
کین عجب المبلبل خوش الحانیست ☆ این سماورنبود خوش خوانیست
همه جا فکر سماور مي کرد ☆ باهمه ذکر سماور میکرد
نزد استادش با خاطر شاد ☆ شیخ در فکر سماور افتاد
لذت خود ز معلم ننهفت ☆ قصه خواندن انرا میگفت
سخنانش چه معلم بشنید ☆ در تغیر شد و بالحن شدید
گفت ای شیخ عجب ملعونی ☆ از دیانت تو یقین بیرونی
هست آواز سماور بی ریب ☆ استماعش برهر با دین عیب
ز آنکه پیغمبر ما کرده حرام ☆ تار و طنبور و غنا را به انام
مذهب شیخ ریا کار این است ☆ حیلت گرك ستمکار این است
نیست پرهیزش ازمال صغیر ☆ همچو زالو بمکد خون فقیر
مال هربیوه زن وطفل یتیم ☆ بلع بنماید این شیخ رجیم
با هزاران ستم و بیدادی ☆ این چو میگوید از شیدی
گوید آواز سماور زغنااست ☆ عجبا اینهمه حیلت زکجااست

اشعار فوق را ملعوني توسط پست شهری باداره ما فرستاده است

اطلاع

آقای دکتر ایخوارد و هفمان که در مریضخانه امریکائي مشغول تحصیل تجربه علم طب میباشند اخیراً برای انکه واکسین (انتي تیفوس) را امتحان نمایند بخانم وجیه الدوله رکنی که مبتلا بمرض (هیستري) بوده تزریق نموده و مریضه را از زحمت ادامه حیات آسوده نموده اند.

(استعفا)

حضرت (عزرائیل) در هفته گذشته استعفای خودرا بدربار احدیت تقدیم و اظهار داشته است با بودن مریضخانه امریکائی و همکاران عزیزم دکتر ایخوارد و هفمان وجود من بی فائده است.

جنك

هفته گذشته خاکروبه و کثافات محله نوغان، کوچه جدیدها، عیدگاه و کوچه پشت مدرسه دو در بامیکرب هاي مرض، تیفوئید، تیفوس و مالاریا مشغول زدو خورد ودر نتیجه تمام میکروب ها دفع و نابود شدند

سامونیل اسمائیلز

اخلاق

از موقعیکه اولین تبسم بر لبهاي طفل ظاهر مي گردد زمان تربیت وي آغاز میشود

نمونه وسرمشقي که دائماً در مقابل چشم طفل قرار گرفته مادر است.

مهر و محبت مادری تقدیر و سرنوشت نیك بشر است.

تمدن حقیقي و کامل بدست زنهای خوب و در نتیجه نفوذ و تأثیرات انها ایجاد میشود.

اگر مادری تنبل و بدخلق وزشتخو باشد و خانه او پاشیده ونامنظم ان خانه آشیانه بدبختی و محنت خواهد بود زن سرچشمه ایست که فضلیت وتقوی بشری ازان آبیاري میشود.

× همه را فدای دل میکنه

ای خدا غصه وغم پیرم کرد — این شور از زندگي سیرم کرد
بسکه از خون دلم خو نخوردم — دیگه صبرم بلب آمد مردم
شو هر یکه بي بیعا ر یشه — کي دیگه به فکرزن دار یشه
خونه و زندگي رو ول میکنه — همه رو فدائی دل میکنه
تك و تنها توخونش قومیزنم — رختاشو همیشه او طومیزنم
هفتهٔ یك شب اگرخونه میاد — ازبرای زن و بچش نمیاد
پیرهن وزیرشلواریش کثیف میشه — هرشبي خونه میاد نظیف میشه
اول مغرب اگر خو نه بیاد — هنوز وارد نشده خوابش میاد
بیخودی ازآدم ایراد میگیره — هرچي کم داره میره یادمیگیره
اگه یك وقت بگم جواب میخوام — یا نه من لختم پیرهن خواب میخوام
هنوز حر فش نزده داد میزنه — سرمن بیخودی فریاد میزنه
اشك چشمم همیشه خوراکمه — من شور دارم دیگه چه باکمه!

﴿زن نجیب﴾

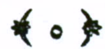
× نام فامیلی

کاتب. بدهم مینویسد – طالب. طالب اسکناس است قریب. به خدا نزدیك است – حلال. ما لیات انحصار تریاك است – کوهستانی. شاعر آینده – سبك بار. عقلش چطور است؟ – اخگر. اهن را آب میکند – جزا ئری احمدك بسیار خوشگل بود آبله هم درآورد – خلیق. بازبان خوش ماررا از سوراخ بیرون میکشد – بهار. خزان هم دارد – کوثر. خدا به مؤمنین وعده فرموده – بقیه دارد

از اشعار وارده

دلم از غصهٔ ایران بخدا پر خون است
تنم از گردش سیمای فلك مطحون است
خاك ایران که بداز روز ازل کحل بصر
رفته بر باد وندانیم که از افیون است
آن شجر را که خدا خواند بقران زقوم
ابتي از شجر دوزخ، این معلون است
شده اواره به بیداي جهالت چو شهاب
آنکه مخمور و گرفتار بدین معجون است
آتشین گرز که از مالك دوزخ گویند
نزد یك حقه وافور صدش مرهون است
ریزه گون روزن امید در آن حقه مبین
چاه ویلي است که قعرش زخرد بیرون است
جاه و مال و شرف وعزت وناموس نگر
نزد افیونی بیچاره همه موهون است
پای لیلی بشکستند مجانین خمار
غافل ازعقل وخرد کاین شب غم افزون است
شهر یارا بکن این ریشه تریاك زبن
تخم تریاك «بویژه» بتر از طاعون است

مسافرت به قطب طهران



خیلي تعجب کردم که این چه اخلاقي است کاش من زبان ارمنی میدانستم تا با او درست صبحت میکردم زیرا عربی را نه او خوب میدانست نه من بلد بودم بالاخره بعد از انکه سیکار با آقای آویاتور داده وقدری خالتشان بهتر شد سوارشده وخواستیم خرکت کنیم صدای پرفسورها بلند شد که نروید. نروید یکی ازمسافرین هنوز سوارنشده معلوم است من در آن وقت چه حالي داشتم تا برگشتم به بینم کدام یك سوار نشده اند تا قدری با او داد بیداد کرده بلکه قدری آرام شوم دیدم از آنطرف مادام قرقرو آهسته آهسته میاید وهنوز به موتور نرسیده داد و بیداد راه انداخت که چرا راه نمیدهید سوار شوم.

خاك خو ها که هنوز طنابشان بسته نشده بود به مجرد دیدن مادام قرقرو فوری از عقب دستگاه پائین آمده و یکطرف صف کشیدند تا مادام سوارشد شاگر شو فر بعد ازسوار شدن مادام. خاك خور ها را محکم بسته یکساعت و نیم بعد از ظهر راه پیمای ما بادعا وصلوات از کاراژ بیرون آمده وجادهٔ طهران را بسرعت میرفت.

وقتی به شوراب رسیدیم یکساعت از شب گذشته بود و خوشوقت بودیم که ساعت ۵ راه ۶ فرسخ راه طی نموده ایم و البته روي این قاعده شب را در سبزوار خواهیم بود

(بقیه دارد)

خواب اشفته

به بیاباني رسیده غولي را دیدم شبیه بانسان که در عوض کت و شلوار پوستینی وارونه بر دوش کشیده بسم الله گفتم و خواستم فرار کنم اما غول خیال مرا فهمیده پیش امد و باشاره دست و سر مرا برد تا به تخته سنگي رسیدیم، سنك را عقب زده سوراخی نمایان شد و خواهی نخواهی مرا با خود برد. اطاقی دیدم که سقفش ازعلف پوشیده و زنی پوستین بر دوش روی

علفهای نرمیکه معلوم بود ازخارج اورده اند خوابیده گفتم این چه بساطی است اینجا کجا است و این زن و مرد کیستند . در این خیال بودم که غول با شاره امر به نشستنم کرد و خود بدون اینکه حرفي بزند خارج شد . با خود خیال کردم که این غول ازعقب اتش رفته حالا مرا کباب کرده با رنش خواهند خورد خواستم فرار کنم سنك درب سوراخ مانع بود ناچار تسلیم قضا و قدر شده ساکت نشستم

مذاکرات دختر باسواد بامادرش و خواستکار ها

(۷)

نشسته‌دیکه خریدار وباقالی بار کن نمیدونین چه بروزمن میداره

مادر شوهر : نه خانم دروغ میگه تقصیر باهردو شونه .

مادر دختر : الحمد لله گوش شیطون کر مال من اینطور نیست همیشه هندونه بار بار میداد تو خونه .

مادر شوهر : خدا بخت بده اینطوره که ماشا الله ماشا الله هنوز جوان موندین

مادر دختر : وا خانم میخواستین پیر باشم ، این دختر را که دیدین شکم چهارم منه تاریخ من پشت قرآن نوشته این عید که بیاد پا میزارم توی بیست وهشت

خواهر شوهر : پس دختر شما چند سال داره ؟.

مادر دختر : شکم اول من سیزده ساله بودم که یك پسر اوردم همینطور شیر بشیره هی ابستن میشدم حالا (شهین) باید شانزده سال داشته باشد .

خواهر شوهر : ماشا الله دختر شما از منم بزرگتره من این ماه رمضون که بیاد پا میذارم تو بیست و پنج چطور دختر شما شانزده سال داره؟.

مادر دختر : منکه دروغ نمیگم خودش تاریخ خودش رو میدوند از خودش بپرسین

(دختر را صدا میکنند)

مادر دختر : ننه تو میدونی چندسال داري ؟.

دختر : بله خانم جان‌پانزدهم ماه دي بیست ویکسال‌شمسی

خواهر شوهر : نه‌خیر باز هم بیشتر داره ،حالا هر چی هست فروشنده فروخت و خریدار خرید انشاء الله مبارکه .

مادر شوهر : خانم اجازه بدین مرخص بشیم انشاءالله فرداشب مردامون رو میفرستیم کار تموم میشه

مادر دختر ؛ ناهار را تشریف داشته باشین یك تیکه نون خالی و پنیر پیدا میشه بخوریم .

خواهر شوهر : (با شوخی) نه خانم ما نون و پنیر نمیتونیم بخوریم خودمون منزل پلو داریم

مادر دختر : (با خنده) تشریف داشته باشین برتون تخم مرغ درست میکنیم

مادر شوهر : خدا زیاد کنه‌او بچه هم که هست‌مال شماست.

از جا بلند میشوند و از اطاق خارج شده توي حیات میرسند

خواهر شوهر : راستي خانم خوب شد یادم آمد

(بقیه دارد)

۸ تعلیم غیر تربیت است

اگر به مردم بگوئیم : خواندن بیاموزید تا دروغ نگوئید نوشتن بیاموزید تا دزدی نکنید ، حساب یاد بگیرید تا خیانت ننمائید ، مانند این است که گفته باشیم جدول ضرب را بیاموزید تا خوب پیانو بزنید

(ر . ه نه با ز . ن)

مانیتیسم

(۸)

مطابق علم معرفت دماغ اراده تشکیل شده است از اعضاء محرکه یا قواي فاعله یا قوا و مراکز دماغي که تولید حرکات مینماید ، این نکته را نیز باید بگوئیم که همین قوای دماغی محرکه ممکن است مانع یا محدود کننده ردد و حرکاتی را که با اسباب و علل دیگري تولید میشود تخفیف دهد یا بکلی از آنها جلوگیری نماید

این اعضای اراده یامراکز محرکه دماغی بمنزله مستخدمین کلیه قوای دماغی میباشند

گاهی بعضی اثار و تصورات یك یا چند از اعضاي خودش رامتأثر ساخته اراده وادار میکند که حرکتي بي اختیارانه یا بي رویه انجام میدهد چنین حرکت را حرکت انعکاسي مینامند بنا بر این حرکت غیر اختیاري را اینطور باید تعریف کنیم که آن حرکت را اراده بدون دخالت علم و تصور انجام داده است ـ

(بقیه داره)

مطبعه نور ۱۲۳۷ـ۴۰۰ـ۱۰ر۸